

## زیبایی‌شناسی ژرف‌ساخت‌های صیغه‌های متناوب در قرآن کریم از منظر سبک‌شناسی (بررسی موردی سوره‌های مبارکه‌ی انعام و اعراف)

جواد محمدزاده<sup>۱</sup>  
صلاح الدین عبدی<sup>۲</sup>  
مرتضی قائمی<sup>۳</sup>

### چکیده

تناوب یکی از تکنیک‌های زبانی در ساختار کلام است و مقصود از آن، جایگزینی کلمه‌ای (اسم، فعل و حرف) به جای کلمه‌ای دیگر است که از نظر معنا نظیر و همانند آن است. در این مقاله، پدیده تناوب در میان صیغه‌های اسم انتخاب شده است؛ یعنی در بافت کلام ادبی، صیغه‌ای به جای صیغه‌ای دیگر می‌آید که از نظر اشتقاقی شبیه کلمه محذوف است اما در بردارنده معنایی غیر از معنای نخستین است. این مقاله با شیوه توصیفی - تحلیلی و با رویکردی سبک‌شناختی، و به منظور کشف معانی پنهان قرآن کریم، به تحلیل پدیده هنجارگریز تناوب در قرآن کریم بویژه دو سوره مبارکه انعام و اعراف پرداخته است. هدف از این مقاله، توصیف و شرح ژرف ساخت‌های صیغه‌های متناوب و آشنایی با اهداف زیبایی‌شناسی آن است. نتایج این مقاله حاکی از آن است که تناوب در مصادر، بسآمد بالایی در این دو سوره داشته‌است که غالباً، به جای اسم فاعل و مفعول آمده است. بعد از آن، اسم فاعل، نقش خود را به عنوان یکی از مشخصه‌های سبکی که جانشین دو فعل "ماضی و مضارع" در این دو سوره شده است، ایفا می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** قرآن کریم، تناوب، ژرف ساخت، زیبایی‌شناسی، تحلیل سبک‌شناختی.

\*تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۱۱ \*\* ۱۳۹۷/۰۲/۰۳

- ۱ - دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا - همدان  
avadmohammadzadeh59@yahoo.com
- ۲ - دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا - همدان  
s.abdi@basu.ac.ir
- ۳ - استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا - همدان  
mortezaaghaemi2@gmail.com

## مقدمه

قرآن کریم، به عنوان معجزه جاوید پیامبر اکرم (ص)، کتابی است که هیچ تحریف و خطایی در آن راه ندارد و از فصاحت و بلاغتی بهره‌مند است که هیچ یک از کتب ادبی دیگر، نمی‌تواند نظیر یا شبیه آن باشد به نحوی که این امر همواره پژوهشگران را وا داشته است تا ویژگی‌های نظم آن را کشف و سبک‌های بلاغی آن را از جنبه‌های مختلفی مورد واکاوی قرار دهند. «یکی از گونه‌های بدیع در زمینه نقد متون ادبی، که ریشه در زبان‌شناسی جدید دارد دانش سبک‌شناسی است؛ دانشی که به تحلیل و بررسی آثار ادبی و ویژگی‌های برجسته اثر یک ادیب می‌پردازد و ارزش‌های زیبایی‌شناسانه و هنری آن آثار را با توجه به شکل زبانی کشف و ضبط می‌نماید.» (پیرزادینا و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۰۴) در واقع هدف دانش سبک‌شناسی علاوه بر مشخص کردن ویژگی‌های برجسته یک اثر ادبی، بیان زیبایی‌شناسی<sup>۴</sup> و چرایی استفاده از متغیرهای برجسته ساز است؛ چرا که یک اثر ادبی «کاربرد جمال‌شناسانه زبان است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۶۷) پدیده "تناوب" نیز یکی از متغیرهای برجسته ساز نحوی در زبان است که قرآن کریم از آن در جهت تنوع در ایراد سخن و همچنین بیان معانی جدید استفاده کرده است. به این ترتیب، در این مقاله، پدیده "تناوب" در واژه‌ها و تعابیر متنی مورد بررسی قرار گرفته که هیچ شائبه‌ای در صحت و نظم آن وجود ندارد و برای بررسی این پدیده سوره‌های مبارکه "انعام و اعراف" را که از سوره‌های بلند قرآن کریم به شمار می‌آیند و از جهت تعداد آیه‌ها و معانی اشتراکات زیادی با هم دارند انتخاب شده است تا میزان استفاده قرآن کریم از این سبک و همچنین اهداف بلاغی آن که در ورای این تکنیک هنجار گریز نهفته است، مشخص شود. از آنجا که این مقاله با رویکرد سبک‌شناسی نوشته شده است؛ لذا پدیده‌های متناوبی مورد تحلیل قرار گرفته است که از بسآمد بالایی برخوردار بوده و به نوعی مشخصه سبکی این دو سوره را از این زاویه مشخص کرده‌اند. اما سولاتی که این مقاله در صدد پاسخگویی به آن‌ها است:

- کدام یک از گونه‌های صیغه‌های متناوب در دو سوره‌ی «انعام و اعراف» بیشترین بسآمد را داشته است؟ - بر اساس کدام قرینه، صیغه‌های متناوب و ژرف ساخت‌های آن مشخص می‌شود؟ - مهمترین اغراض نیابت مصدر به جای وصف چیست؟

## ۲. پیشینه

پژوهش‌هایی وجود دارد که از جنبه‌هایی به این موضوع پرداخته است:

- «ظاهرة التناوب اللغوي بين المشتقات الدالة على الفاعلية والمفعولية والمصدر»، مالک یحیی (۲۰۱۰م) سعی کرده است تا پدیده تناوب را در متونی که در زبان عربی وجود دارد با ذکر شواهد مثال توضیح دهد، به این ترتیب که یک ساخت صرفی احکام نحوی، دلالتی ساختی دیگر را گرفته و از جهت ساخت و معنی جانشین آن می‌شود. - «التناوب الدلالي بين صيغ الوصف العامل»، طه محمد الجندی (۱۹۹۸م) در این کتاب نمونه‌هایی از هنجارگریزی صیغه‌های مشتق تحت عناوین دیگری مورد بررسی قرار داده است که هر یک از آن‌ها معنای گوناگون دو صیغه‌ی مشتق را بیان می‌کند. «العدول الصرفي في القرآن الكريم»، ماجده صلاح حسن (۲۰۰۹م)، در این مقاله به فراهنجاری‌های صرفی در ساخت‌های افعال و اسماء و معانی مترتب بر چنین تغییراتی پرداخته است. «الأسلوبية مدخل نظري ودراسة تطبيقية» فتح الله أحمد سليمان، (۲۰۰۴م)، قصائد «سامی البارودی» را از منظر سبک‌شناسی مورد بررسی قرار داده و در فصل سوم این کتاب به تحلیل پدیده تناوب در افعال، اسماء، مصادر و حروف پرداخته است. - «التضمن والتناوب في العربية بين النظرية والتطبيق» محمود الدیرینی، (۲۰۰۱م)، در این کتاب به اختلاف میان تناوب و تضمین اشاره داشته و در این میان برای صحت ادعای خود به نمونه‌هایی از اشعار شاعران دوره جاهلی و همچنین آیات قرآن پرداخته است. - «التناوب في المعنى بين حروف العطف "دراسة في القرآن الكريم"»، حجاج أنور عبد الكريم (۲۰۱۳م) در این مقاله، به بررسی مشهورترین حروف عطفی پرداخته است که تناوب در آن رخ داده و در تحلیل‌های خود، آراء و نظرات نحویان و مفسرین را نیز بیان داشته است. اما وجه تمایز این مقاله با سایر مقالات در این است که شیوه کتابت این مقاله بر مبنای استقراء و تحلیل سبک‌شناختی است که منحصراً در دو سوره‌ی «الأنعام والأعراف» صورت پذیرفته است، چون در این مقاله برخی از انواع تناوب در صیغه‌های اسمی که از بسامد بالایی برخوردار بوده است با ذکر شواهد انتخاب و حقیقت این پدیده‌ها و اهداف پنهان در ورای آن و همچنین بیان قرینه‌هایی که ما را در پیدایی صیغه‌های متناوب رهنمون می‌سازد، مورد بررسی قرار گرفته است.

## ۳. تناوب در لغت و اصطلاح

از نظر لغوی، واژه تناوب از ریشه (ن و ب) گرفته شده و به معنای تبادل، قسمت کردن، و جانشین شدن است: «تناوب القوم الماء، أي تقاسموه على المقلة وناب الشيء عن الشيء ينوب: قام

مقامه.» (ابن منظور، بی تا: ماده ی نوب) اما در اصطلاح، یعنی جانشین شدن کلمه ای (اسم، فعل و حرف) به جای کلمه ای دیگر، به نحوی که معنای کلمه نخستین را به خود گرفته و با توجه به بافت، جانشین کلمه نخستین شود. یکی از زیبایی های مفهوم تناوب در این است که نه تنها معنای نخستین واژه را نفی نمی کند؛ بلکه در آن واحد، هر دو معنا را در ذهن جایگزین می کند. (سلیمان، ۲۰۰۸: ۹۱) از آنجا که پدیده تناوب، مخالف با معیارهای نحو زبان هنجار است، لذا عنصری سبک ساز به شمار می آید «چون سبک هر چیزی را شامل می شود که رایج و عادی نبوده و مخالف با معیار باشد. در حقیقت، سبک نوعی هنجار شکنی است، بلکه آن یک خطا و اشتباه است، اما اشتباهی هدفمند و ستوده که حامل هدفی زیبایی شناسی و هنری است (کوهن، ۱۹۸۶م: ۱۵) احمد محمد ویس در کتاب آشنایی زدایی می نویسد: «اگر سازه های اصلی یک متن را در نهایت کلمه ها و جمله ها تشکیل می دهد، بنابراین، آشنایی زدایی قادر است تا در بسیاری از این کلمه ها و جمله ها صورت پذیرد و چه بسا ممکن است تمام گونه های هنجارگیز در دو نوع خلاصه شود: ۱- نوع اول در سطح کلمه رخ می دهد که جان کوهن از آن با عنوان آشنایی زدایی استبدالی یاد می کند، و نوع دوم به شکل چینش این کلمه ها در کنار کلمه های مجاور در یک بافت مربوط می شود که خروج از آن، آشنایی زدایی ترکیبی است.» (محمد ویس، ۲۰۰۵م: ۱۱۱) و از آنجا که تناوب تغییر ساخت یک کلمه و جانیشینی آن به جای کلمه دیگر است لذا زیر مجموعه آشنایی زدایی<sup>۶</sup> استبدالی قرار می گیرد.

#### ۴. ژرف ساخت و روساخت<sup>۷</sup>

از آنجا که تناوب یکی از گونه های فراهنجاری به شمار می رود، لذا آشنایی با زبان هنجار و معیار در این راستا لازم است. «از منظر سبک شناسی، زبان معیار، درجه صفر گفتار و نوشتار به شمار می آید.» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۴۰) زبان معیار یک گونه کاربردی متداول در بین همگان است. بنابراین اگر گوینده ای بیرون از سیاق و معیار آشنا سخن بگوید مشخصه ای در سخنش پیدا می شود که به آن "سبک"<sup>۸</sup> گویند. بدیهی است که درک و شناخت سبک مستلزم مقایسه میان ساخت اصلی و اولیه زبان (ژرف ساخت) و گفتار شخص خارج از ساخت اصلی (رو ساخت) است. بنابراین مقصود از ژرف ساخت، همان معنای نهفته در روح و روان متکلم به زبان مادری اوست که مقیاس آن توانش زبانی<sup>۹</sup> است و

6 -Defamiliarization

7 -Deep structure and surface structure

8 -style.

9 - Language ability

مقصود از روساخت همان است که انسان عملاً آن را بر زبان می‌آورد و صورت بیرونی کلام را شامل می‌شود. (میشال، ۱۹۸۶: ۲۶ - ۲۷) مشکوه‌الدینی گفته است: بر خلاف روساخت که صورت عینی و ملموس جمله را نمایش می‌دهد، ژرف ساخت حقایق ذهنی سخنگویان را در باره زبان‌شناسان و بویژه معنای جمله‌ها را باز می‌نماید. (مشکوه‌الدینی، ۱۳۷۰: ۲۲) به عبارت دیگر، روساخت شکل بیرونی متن زبانی یا همان صورت پایانی است که بر جمله‌های زبان بعد از تغییراتی که در ژرف ساخت رخ می‌دهد، حاصل می‌شود، در واقع رو ساخت همان جمله‌هایی است که خواننده آن را می‌بیند و در متن ظاهر می‌شود. (الراجی الهاشمی، ۱۹۸۱: ۱۱) اما ژرف ساخت همان اصل فرضی و حدسی رو ساخت است «بخش‌های ساختارهای موسوم به ژرف ساخت با ویژگی‌های زیر متمایز می‌شود: ۱- ساخت‌های زایشی در قاعده نحو (از طریق قواعد ترکیبی و قواعد معجمی) ۲- ژرف ساخت تنها راه پیدایی اصل واژگان. ۳- تنها ساخت‌هایی هستند که از نظر معنایی به تأویل و تفسیر برده می‌شوند. ۴- ساخت‌هایی هستند که با تغییراتی به رو ساخت صحیح تبدیل می‌شوند.» (الفاسی الفهری، ۱۹۹۳: ۶۸) در واقع اهمیت ژرف ساخت زمانی مشخص می‌شود که به کمک آن می‌توانیم رو ساخت را مورد تفسیر قرار دهیم و این همان خاستگاه ما در پژوهش‌های سبک‌شناسی است. ژرف ساخت، اهمیت خود را به واسطه نقشی که در تفسیر رو ساخت ایفا می‌کند به دست می‌آورد و جوهره و ریشه کلام هنری است که ادیب و بویژه شاعر آن را به کار می‌گیرند، و شاخصه خاصی به کلام خود می‌دهند. (حسین قاسم، ۲۰۰۱: ۱۱۷)

## ۵. تحلیل پدیده‌های متناوب در صیغه‌های اسمی

شایان ذکر است که یکی از علاقه‌های مجاز مرسل موسوم به "تعلق اشتقاقی" است که مقصود از آن: جایگزینی صیغه‌ای به جای صیغه‌ی دیگر است به نحوی که لفظی ذکر می‌شود اما مراد از آن اسم فاعل یا مفعول است (الهاشمی، ۲۰۰۷: ۲۶۹) همانند سخن باری تعالی: (هَذَا خَلْقُ اللَّهِ) (لقمان / ۱۱) که تقدیر آن: مخلوق الله، است و همچنین سخن باری تعالی: (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ) (البقره / ۲۵۵) یعنی در دو آیه شریفه مصدر ذکر اما مقصود از آن اسم مفعول بوده است. اما در این مقاله به جانمایی صیغه‌های دیگری نیز پرداخته شده است و مقصود از تناوب در صیغه‌های اسمی این است که صیغه‌ای نقش و حکم دلالتی صیغه‌ای دیگر را بگیرد و گاهی ممکن است این صیغه‌ها مصدر صریح یا مصدر مؤول باشند یا ممکن است تناوب در میان فعل و صیغه‌های اسمی صورت گیرد و همچنین در این

مقاله تمرکز روی صیغه‌هایی است که در این دو سوره بسامد بیشتری داشته است به نحوی که یک مشخصه سبکی را رقم زده اند. بدین منظور این مقاله منحصرأ پدیده تناوب را از زاویه تقسیمی و نه تصریفی مورد بررسی قرار داده است، یعنی نگاه ما به تناوب بر اساس اختلاف میان صیغه‌ها و اشکال در ریشه لغوی واحد است و این امر با تناوب از زاویه تصریفی متفاوت است، چون در زاویه تصریفی، عناصر پسوندی و یا پیشوندی به کلمه اضافه می‌شوند اما منجر به خروج یک صیغه به صیغه دیگر نمی‌شوند به عنوان مثال برای اسم فاعل، با توجه به ابواب متعدد فعلی، شکل‌های متعددی وجود دارد که این ابواب در نتیجه ی پسونده‌هایی ایجاد می‌شوند که به ماده لغوی اضافه می‌شوند همانند این صیغه‌ها: فاعِل، مُفَعِّل، مَفْعَل، مفاعِل، مفتعل و.. که این مقاله در صدد بررسی اختلاف معانی این صیغه‌ها و تناوب در این نوع صیغه‌ها نیست. در زمینه تشخیص پدیده تناوب میان صیغه‌های اسمی، بایسته است تا اشاره ای شود به این که اصطلاح دیگری وجود دارد که مقاله حاضر نیز به آن پرداخته است که مقصود از آن تناوب کاربردی است و مقصود از تناوب کاربردی، تعدد در کاربردهای نحوی یک عنصر زبانی است به عنوان مثال: مصدری که جانشین اسم مشتق می‌شود و نقش‌های متعدد نحوی همچون خبر، حال و صفت را می‌گیرد که این کاربردها از شیوه هنرمندان در تشخیص شروط صرفی این کاربردهای نحوی خارج گشته است. (الجنیدی، ۱۹۹۸: ۱۳) ابن یعیش، یاد آور می‌شود که نوآوران، گاهی مواقع، مصدر را به جای اسم فاعل می‌آورند و می‌گویند: رجل عدل و رضا و فضل سپس رموز معنایی را از ورای جانشینی مصدر به جای اسم مشتق در این کاربرد توضیح می‌دهد و می‌گوید: «گویی به دلیل کثرت عدالت، رضایت و فضیلت فرد متصف به این صفات را خود عدل و رضا و فضل قرار داده اند.» (ابن یعیش، بی تا، ج ۳: ۵۰)

#### ۵-۱ آمدن مصدر به جای اسم فاعل

همانند سخن باری تعالی: (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ تَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً) (الأنعام / ۳۱)

#### شاهد مثال: [بَغْتَةً]

ساختار تناوب در این آیه شریفه، در سخن کافرانی ایراد شده است که به وعده‌های خداوند مبنی بر آمدن روز قیامت، رستاخیز و لقاء الله واقعی نهنداند و اعتقاد داشتند که حیات دیگری بعد از این حیات وجود نخواهد داشت تا این که روز قیامت، ناگهان، و بی آنکه آنها نسبت به وقوع آن آگاهی داشته باشند بر آن‌ها در رسید.

ژرف ساخت: در فرهنگ‌های لغت آمده است که "بغته" فعله از ریشه "بغت" است، و "بغته" مصدر فعل "بغته الأمر" است زمانی که امری به طور ناگهانی بر او واقع شود: «مفاجأة الشيء من حيث لا يحتسب» (راغب اصفهانی، بی‌تا، ماده ب غ ت) در لسان العرب آمده است: البغت والبغته: المفجأة وهو أن يفجأك الشيء من غير ترقب ولا إعلام. وقد بغته الأمر يبغته بغتاً. (ابن منظور، بی‌تا: ماده ب غ ت) بنابراین "بغته" مصدری است که جانشین حال شده است چنانچه ابن عاشور نیز گفته است: «بغته بنابر حال بودن منصوب گشته است؛ یعنی مصدر به عنوان حال آمده است؛ چون ظاهراً تأویل به اسم فاعل می‌رود.» (ابن عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۷: ۱۹۰) یعنی مصدر "بغته" به جای اسم فاعل "باغتنین" آمده است. مصدر نمی‌تواند جانشین فاعل شود مگر زمانی که وصف شود؛ چون در این زمان مفید چیزی است که فعل بر آن دلالت نمی‌کند: «اینکه مصدر به عنوان حال بیاید بر خلاف اصل است؛ چون هیچ دلالتی در آن بر معنی نیست و بسیار آمده است که حال به عنوان مصدر نکره آمده است اما این امر قیاسی نیست چون بر خلاف اصل است و همانند آن است: زیدٌ طلع بغتهً: یعنی طلع باغتناً.» (ابن عقیل، ۱۹۹۹: ۳۱۶-۳۱۷) بنابراین اصل جمله در کلام بشری یعنی ژرف ساخت جمله در آیه شریفه چنین بوده است: (حتی إذا جاءتهم الساعة باغتنین أو باغته) و بعد از تطبیق قانون تناوب به شکلی در آمده است که در آیه شریفه شاهد آن هستیم.

**زیبایی‌شناسی:** هدف از کاربرد چنین تناوبی در آیه شریفه مبالغه در معنی بوده است؛ به عبارت دیگر، چون قرآن کریم خواسته است تا شدت غیر منتظره بودن وقوع قیامت یا حالت ناگهانی کافران را در وقوع قیامت تصویر کند مصدر را به جای اسم مشتق آورده است به طوری که اگر اسم مشتق را ذکر می‌کرد مبالغه در تصویر از بین می‌رفت، به این ترتیب با آوردن مصدر، آنها را خود غیر منتظره و ناگهانی نشان داده است؛ هم چنان که اگر ما بخواهیم شخصی را در صفت عادل بودن به شکل مبالغه آمیز توصیف کنیم می‌گوییم: هو عدل یعنی عادل به طوری که آن شخص را به منظور مبالغه در وصف، خود عدالت قرار داده ایم. بنابراین، قرآن کریم مصدر "بغته" را به جای اسم فاعل "باغته" یا باغتنین" آورده است تا مبالغه در سرعت آمدن یا غیر منتظره بودن یک چیز را نشان دهد.

وهمانند چنین تناوبی را می‌توان در این آیه ملاحظه کرد: (وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ

### شاهد مثال: [علم]

فحوای این آیه شریفه این است که خداوند متعال برای بشر کتابی را نازل کرده است که همه مفاهیم در آن به صورت کامل بیان و همه آیه های آن با آگاهی کامل نازل شده است به نحوی که عمل کردن به آن، سبب تزکیه نفس و پاکی دل می شود و سعادت دو جهان را برای عمل کنندگان به آن، به ارمغان می آورد.

ژرف ساخت: علم نقیض جهل است و مصدر فعل "عَلِمَ علماً" است؛ اما مقصود از علم در این آیه «همان علمی است که هیچ اشتباه و شکی در آن راه ندارد.» (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۸: ۱۵۲) مصدر در این آیه شریفه یا به معنی اسم فاعل است و یا اسم مفعول، پس بنا بر قول اول، ژرف ساخت چنین می شود: **إِنَّا عَالِمُونَ** و بنا بر قول دوم می شود: معلوم و ظاهراً مصدر، حال از اسم فاعل است «یعنی "عالمین" (می دانیم) که چگونه احکام، مواضع، داستان ها و سائر معانی قرآن را به صورت دقیق توضیح دهیم.» (زمخشری، ۱۹۹۸م، ج ۲: ۴۴۹) اصل جمله در کلام بشری چنین بوده است: "ولقد جنّناهم بکتاب فصلناه عالمین" اما قرآن کریم از آوردن اصل عدول کرده است.

زیبایی شناسی: خداوند متعال انواع تأکید را در آیه آورده است تا ثابت کند که قرآن جامع همه احکام است؛ تأکید هایی چون: **اللام الموطئه للقسیم + حرف تحقیق "قد" + نکره آوردن لفظ "کتاب" + آوردن مصدر "علم" به جای اسم فاعل "عالمین"**. به این ترتیب مشخص می شود که مصدر مبالغه ای دارد که آن را در اسم مشتق نمی بینیم و می توان در این زمینه به بیتی از خنساء اشاره کرد:

تَرَعُ مَا رَتَعَتْ حَتَّىٰ إِذَا اذْكَرَتْ      فَإِنَّمَا هِيَ إِقْبَالٌ وَإِدْبَارٌ

(أبو العز، ۱۳۴۸: ۵۸)

ترجمه: «آن شتر تا زمانی که به فکر فرزند خود نباشد، مشغول چریدن می شود، و چون به یاد فرزند افتد دچار اضطراب و نگرانی شده، می آید و باز می گردد، به گونه ای که آرام و قرار نمی گیرد.» همانطور که می بینیم، شاعر، دو مصدر "إقبال و إدبار" را به عنوان خبر برای مبتدا آورده است، مصادری که در قانون نحوی نمی توانند خبر واقع شوند بلکه اصل این جمله "مقبلة و مدبره" بوده است، اما چرا از این اصل عدول کرده است و مصدر را به جای مشتق قرار داده است؟ غرض از این عدول مبالغه در وصف است، یعنی شاعر به دلیل آمد و شد بسیار آن شتر، مبالغه در وصف کرده است به گونه ای که آن شتر را نفس معنای آمدن و شدن کرده است.

و همانند این آیه: (إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ) (الأعراف/ ۶۶)



### شاهد مثال: [سَفَاهَةٌ]

پدیده تناوب در سیاق سخن اشراف قوم هود (ع) جاری گشته است؛ قومی که یگانگی خداوند متعال را انکار کرده و پیامبری هود (ع) را نمی‌پذیرفتند و هنگامی که هود (ع) آن‌ها را از پرستش بت‌ها نهی کرده است و زمانی که آن‌ها را به نادانی نسبت داده است، کافران با او مقابله به مثل کرده و در پاسخ به او گفتند: **(إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ) قطعاً ما تو را در نادانی می‌بینیم.**

**ژرف ساخت:** از نظر لغوی "سفاهه" مصدر "سَفَهَ" به معنای کم‌خردی و نادانی است «وسفه بمعنی استخف؛ لَأَنَّ السَّفَاهَةَ خَفَةُ الْعَقْلِ واضطرابه، وسفه بمعنی جهل فهو سفیه، والجمع سفهاء والسفیه الجاهل.» (ابن منظور، بی‌تا، ماده س ف ه) بنابراین سفاهه یعنی: أنت سفیه: مصدر جانشین اسم فاعل شده است؛ چون ژرف ساخت یا درجه صفر گفتار حاکی از آن است که جمله در کلام بشری به این شکل بوده است: «إنا لنراک سفیهاً» اما قرآن کریم، برای آوردن یک نکته بلاغی، با آوردن مصدر از مشتق عدول کرده است.

**زیبایی‌شناسی:** همان‌طور که پیشتر گفتیم، قوم هود (ع) نمی‌توانستند سخنان هود (ع) را درک کنند؛ بدین منظور او را متصف به صفت کم‌خردی و نادانی کرده اند. خداوند متعال نیز مصدر را جایگزین وصف (مشتق) کرده است و آنچه را که مخالف با عرف و معیار زبانی است را ذکر کرده است یعنی مصدر "سفاهه" را ظرف قرار داده است، در حالی که "سفاهه" ظرفی نیست که انسان در آن قرار گیرد چون آن یک اسم معنی است بنابراین استعمال "سفاهه" در این آیه مجاز مرسل به علاقه حالیه است و فایده آن مبالغه در صفت نادانی و قرار گرفتن در آن است چون «ظرفیه حرف "فی" فراگیری و تضمن را در بر دارد پس زمانی که می‌گوییم: **دَفِنَ فِي الْقَبْرِ** چون قبر او را در بر گرفته است.» (السامرائی، ۲۰۰۳، ج ۳: ۸۰) بنا بر این خداوند متعال با آوردن مصدر به جای وصف، و ظرف قرار دادن یک اسم معنی، مبالغه در صفت نادانی کرده است؛ یعنی از دیدگاه قوم هود (ع) او بسیار نادان است که این امر خود گواه اوج نادانی قوم هود (ع) و شدت انکارشان نسبت به پیامبری هود (ع) و انکار و حدانیت خداوند متعال است.

### ۲-۵ ورود مصدر به جای اسم المفعول

همچون سخن خداوند تعالی: **(وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْتٌ حَجِرٌ) (الأنعام / ۱۳۸)**

### شاهد مثال: [حجر]

این آیه شریفه در مورد مشرکینی نازل شده است که از جانب خود حکم به حرام و حلال بودن امور را صادر می‌کردند بی آن که خداوند متعال به آن‌ها اجازه‌ی چنین کاری را داده باشد. **ژرف ساخت:** کلمه "حجر" در کلام عرب یعنی: حرام، گویند: حجرت علی فلان کذا یعنی: حرمت علیّه. (الطبری، ۲۰۰۱، ج ۹: ۵۷۸) اما در این آیه شریفه کلمه "حجر" صفت برای کلمه حرث می‌باشد و آن "فعل" به معنای "مفعول" است یعنی: "حجر" به معنای "محجور" همانند "ذبح" به معنای "مذبح". اصل آن مصدر است اما در این آیه شریفه به عنوان صفت برای انعام و حرث قرار گرفته است. (آلوسی، بی‌تا، ج ۸: ۳۴) ژرف ساخت جمله "حرث محجور" بوده است اما بعد از قانون تناوب به "حرث حجر" تبدیل شده است که در بردارنده‌ی یک نکته‌ی بلاغی است.

**زیبایی شناسی:** هر گاه کلمه‌ای با مصدر وصف شود موصوف در حقیقت از آن فعل آفریده می‌شود و آن به دلیل کثرت برخورد و عادت به آن حاصل می‌شود و این معنایی است که از صفت صریح و آشکار برداشت نمی‌شود. (ابن جنی، بی‌تا ج ۳: ۲۵۹-۲۶۰) بنابراین اگر بگوییم: "حرث حجر" گویی که کلمه "حرث" با همه اجناس و به منظور مبالغه توصیف شده است. هم چنان که می‌گوییم: هی "انعام" ممنوعه من الأکل و الرکب علیها" یعنی چهار پایانی که خوردن گوشت آنها و سوار شدن بر آن‌ها ممنوع است.

نمونه‌ی دیگر: (وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ) (الأنعام/۷)

### شاهد مثال: [کتاب]

این آیه شریفه درباره‌ی کافرانی است که به خدا و آیه‌های اعجاز گونه آن ایمان نمی‌آورند؛ به همین دلیل خداوند متعال فرمودند: اگر کلامی را که بر روی کاغذی نوشته شده است را بر تو نازل می‌کردیم و اگر آن‌ها با دست‌هایشان آن کاغذ را لمس می‌کردند تنها بر میزان تکذیب آن‌ها افزوده می‌گشت. **ژرف ساخت:** کلمه "کتاب" در این آیه مصدر و به معنای مکتوب است و حرف جر بعد از آن متعلق به این وصف است «اگر "کتاب" اسم باشد همچون "إمام" در این حالت "جار و مجرور" به عنوان شبه جمله در نقش "صفت" قرار می‌گیرد اما اگر مصدری باشد که در معنای اسم مفعول است در این صورت "جار و مجرور" متعلق به آن است.» (آلوسی، بی‌تا، ج ۷: ۹۵) قرینه لغوی که ما را در شناخت معنای تناوب رهنمون می‌سازد حرف ظرفیه "فی" است؛ چون چیزی که در برگه یا کاغذی

واقع می‌شود متنی است که روی آن نوشته می‌شود نه کتابی که حاوی این اوراق است بنابراین اصل جمله در کلام بشری "کلاماً مکتوباً فی قرتاس" اما خداوند متعال از این اصل عدول کرده است و مصدر را به جای اسم مفعول قرار داده است.

**زیبایی‌شناسی:** در این آیه، خداوند متعال وصف "مکتوب" را نیاورده است؛ تا این کلمه از حالت وصفی به حالت اسمی تغییر یابد تا تصویر شناخته شده کتاب با شکل‌ها و خطوط و مفرداتش متصور شود؛ چراکه این تصویر در نزد مخاطب در مقایسه با وصف سریعتر قابل فهم است.

نمونه دیگری از این نوع تناوب: (فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا) (الأعراف/ ۱۴۳)

### شاهد مثال: [دکاً]

این آیه ی شریفه به ملاقات حضرت موسی (ع) با خداوند متعال در کوه طور و همچنین متلاشی شدن کوه و بیهوش شدن حضرت موسی (ع) اشاره دارد.

**ژرف ساخت:** در لسان العرب آمده است: «الدک هدم الجبل والحائط ونحوهما، دکه یدکه دکاً.» (ابن منظور، بی‌تا، ماده)

دک (ک) بنابر این "الدک" مصدر و به معنای نابودی و پخش شدن اجزاء یک چیز است. اما مراد از آن در این آیه شریفه "مدکوک" یعنی: مدقوق یا مهدوم است چنانکه زمخشری نیز در ذیل این آیه گفت: دکاً ای: مدکوکاً وهو المصدر بمعنى مفعول. (زمخشری، ۱۹۹۸، ج ۲: ۵۰۵) بنابراین ژرف ساخت این آیه "جعل مدکوکاً" است اما بعد از تطبیق قانون نیابت جمله به همان شکلی که در آیه آمده است تغییر یافته است.

**زیبایی‌شناسی:** فعل "جعل" یکی از افعال قلوب و تحویل است که در این آیه در معنی تحویل آمده است و این فعل بر سر جمله اسمیه می‌آید یعنی قبل از آمدن این فعل بر سر این جمله، ساختار جمله به این شکل بوده است: "الجبل دک" و چنانچه پیداست مصدر یک حدوث محض است که نمی‌تواند خبر برای یک اسم ذات باشد هم چنان که درست نیست بگوییم "محمد انطلاق"؛ اما خداوند متعال فرمودند: "الجبل دک" به جای این که بگوید: "الجبل مدکوک". غرض از این اخبار مبالغه در نابودی است و گویا این که همه ی جهات آن جنس توصیف شده است یعنی نابودی کامل و هیچ چیز از آن کوه باقی نمانده است؛ کوهی که از لحاظ قدرت بسی محکم تر و بزرگتر از ساختار بدن انسان است و چنین معنایی را نمی‌توان با صفت صریح یعنی: مدکوک یا مهدوم بیان کرد.

### ۵-۳ ورود مصدر مؤول به جای مصدر صریح

یکی دیگر از اشکال تناوب در صیغه‌های اسمی ورود مصدر مؤول به جای مصدر صریح است که مهترین غرض آن، توسع یا طولانی کردن جمله است و مقصود از تمدد یا توسع در زبان عربی یعنی به جای این که مبتدا یا خبر و یا فاعل مفرد باشد به صورت جمله یا مصدر مؤول می‌آید یعنی به جای این که بگوییم: علمتُ قیامک می‌گوییم: علمتُ آنک قائم و با این شیوه در کلام توسع و تمدد ایجاد کرده ایم. (المنصوری، ۲۰۱۳: ۳۳۴) و از نمونه های قرآن آیه ی شریفه ی: (وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ) (الأنعام/ ۳)

#### شاهد مثال: [ما تکسبون]

این آیه‌ی شریفه اشاره می کند به اینکه تنها خداوند است که از نهران انسان آگاه است و تنها اوست که از آنچه انجام می‌دهید و به دست می‌آورید با خبر است.

**ژرف ساخت:** در این آیه شریفه دو مفعول "سرهم و جهرهم" فعل "يعلم" اول، به صورت مصدر آمدند و طبق قانون عطف در نحو عربی، بهتر آن است که مفعول جمله ی معطوف نیز به شکل مصدر بیاید اما خداوند متعال از آوردن مصدر صریح در جمله معطوف گریز زده و مصدر مؤول "ما تکسبون" را آورده است؛ به عبارتی دیگر، ژرف ساخت جمله مذکور در کلام بشری چنین است: "ويعلم کسبکم"، اما بعد از تطبیق با قانون توسع مفعول به در جمله معطوف به شکل "ما تکسبون" آمده است تا از مفرد به جمله تغییر یابد.

**زیبایی شناسی:** مقصود از جمله "ما تکسبون" شامل همه اعمال و اعتقادات خیر و شر است که این ابهام خود تعریض و کنایه ای است به وعد و وعیدی که در این فعل وجود دارد ضمن این که خداوند متعال "سر و جهر" را بر عملی که انجام شده قرار داده است و مکتسب (آنچه که انجام می‌دهید) را بر عملی که هنوز به وقوع نپیوسته است. (آلوسی، بی‌تا، ج ۷: ۹۱) از طرف دیگر افعال از این دو حالت خارج نمی‌شود یعنی یا نهران است و یا آشکار و این قول "ما تکسبون" اقتضاء می‌کند که عطف الشی علی نفسه رخ دهد که این امر جایز نیست. در جواب باید گفت که جمله "يعلم ما تکسبون" حمل شده است بر ثواب و عقابی که مستحق است انسان با توجه به اعمال و کردارش به آن برسد. (اندلسی، ۱۹۹۳، ج ۴: ۷۸)

نمونه دیگری از ورود مصدر مؤول به جای مصدر صریح آیه: (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَاللَّبَغَىٰ بَغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ...) (الأعراف/ ۳۳)

### شاهد مثال: [أَنْ تُشْرِكُوا]

در این آیه، خداوند متعال به جنایت‌هایی که انسان نباید آن‌ها را مرتکب شود اشاره می‌کند از جمله: جنایت بر انساب که مقصود از آن کارهای زشت آشکار و پنهان است، جنایت بر عقول که مقصود از آن گناه است و جنایت بر دین که مقصود از آن شرک به خداوند است که از بدترین زشتی‌ها به شمار می‌آید.

ژرف ساخت: اصل جمله در کلام بشری چنین است: "والإشراك بالله!" چون عطف شده است بر "الإثم والبغى" که هر

دو مصدر صریح هستند اما بعد از قانون توسع فاعل از مفرد به جمله تغییر یافته است و به صورت مصدر مؤول در آمده است.

زیبایی‌شناسی: یکی از کارکرد های اصلی مصدر مؤول تبیین ارکان اصلی جمله یعنی مسند و مسند إليه است یعنی فعل و فاعل و مفعول را دقیقاً مشخص می‌کند که مصدر صریح این کارکرد را ندارد. (السامرائی، ۲۰۰۳، ج ۳: ۱۲۹-۱۲۸) بدیهی است که معاصی همه در یک ردیف یا یک درجه از حرام بودن یا بزرگی گناه قرار نمی‌گیرند بلکه برخی گناهان بسی زشت تر و مجازاتش بسی دردناک تر است که از جمله ی این گناهان شرک به خداوند متعال است و آن ظلمی بزرگ است که خدا در سوره ی لقمان نیز چنین فرمودند: (لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (لقمان/۱۳) به این ترتیب عدول از مصدر صریح به مصدر مؤول برای مشخص کردن تصویر زشت با همه ی ارکان اصلی آن یعنی فاعل (مسند إليه) و حدث (مسند) است و «در آن تهکمی آشکار به مشرکین است.» (آلوسی، بی‌تا، ج ۸: ۱۱۲) به عبارت دیگر، خداوند متعال با آوردن مصدر مؤول، فاعل و اسناد فعل به آن را به منظور تهکم فاعل و همچنین آگاهی از حرام کردن چیزی که هیچ دلیل و برهانی بر آن وجود ندارد، مشخص کرده است.

### ۵ - ۴ ورود اسم فاعل به جای فعل مضارع

همانند این آیه: (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ) (الأنعام / ۹۵)

### شاهد مثال: [مُخْرِجُ الْمَيِّتِ]

معنی این آیه چنین است: تنها خداوند متعال است که از نطفه بشری زنده و از هسته ی خشک، گیاهی تر و تازه و از کافر مومن و از گناهکار مطیع بیرون می‌آورد؛ به همین دلیل تنها کسی که متصف به قدرت کامل و حکمت بالغ است خداوند است و تنها اوست که شایسته ی پرستیدن است.

ژرف ساخت: یکی از مسوغات سبک‌شناسی که به واسطه آن می‌توان به وجود پدیده تناوب در آیه پی برد وقوع دو طرف ساختار تناوب زیر سلطه ی قانون عطف است؛ چرا که خداوند متعال ابتدا فرمودند: "يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ" یعنی جمله را با فعل مضارع آغاز کردند سپس بعد از واو عاطفه جمله را با اسم فاعل بیان فرمودند: "وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ" این در حالی است که درجه صفر گفتار در کلام بشری و بر اساس قواعد درست نویسی می‌بایست جمله به صورت فعل مضارع آغاز می‌شد تا جمله ی معطوف از نظر فعلی با جمله ی معطوف علیه برابر گردد؛ اما این گریز از هنجار به قصد بیان یک معنی و همچنین تنوع در ساختار جمله رخ داده است تا توجه مخاطب به متن بیشتر جلب گردد.

زیبایی شناسی: پیش از آن که هدف از این عدول را بیان کنیم بایسته است تا به شکل موجز به تفاوت جمله فعلیه و اسمیه اشاره کنیم. ادیب یا هنرمند زمانی که بخواهد یک معنی را به صورت ثبوتی بیان کند از جمله ی اسمیه استفاده می‌کند؛ چون اسم مقید به زمان نیست و شایسته است تا از آن معنای عدم تجدد برداشت شود. اما فعل عنصر زمان و حدوث در آن وارد می‌شود به این ترتیب مقید بر یکی از زمان های سه گانه است. (درویش، بی تا: ۱۵۳) خداوند متعال جمله معطوف را مطابق با جمله ی معطوف علیه نیاورده است «چون یکی از صفات بارز موجود زنده حرکت و تجدد است به این ترتیب برای آن موجود زنده صیغه ی فعلی برگزیده است و یکی از صفات بارز مرده سکون و عدم تحرک است که با صیغه اسمی همراه شده است.» (السامرائی، ۲۰۰۷: ۱۶۴) شبیه چنین تناوبی را می‌توان در آیه ذیل مشاهده کرد: (أَبْلَغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ) (الأعراف/ ۶۷)

#### شاهد مثال: [ناصح]

این آیه در پاسخ به کافران و به طور مشخص "قوم هود" نازل شده است؛ قومی که او را به دروغ‌گویی متهم کردند اما هود (ع) حکیمانه و از روی حسن ادب و بزرگ منشی پاسخی درخور به آن‌ها داده است.

ژرف ساخت: بر اساس قوانین عطف، بهتر است که دو جمله ی معطوف و معطوف علیه از نظر فعلیه و اسمیه یکسان باشند اما در این آیه شریفه جمله ی معطوف به شکل جمله ی اسمیه و جمله ی معطوف علیه به صورت فعلیه آمده است. اصل جمله معطوف در کلام بشری و با توجه به قانون عطف "وَأَنْصَحُ لَكُمْ.." است چنانچه شبیه آن در داستان حضرت نوح (ع) آمده است: (أَبْلَغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ) (الأعراف/ ۶۲)

زیبایی‌شناسی: حضرت هود (ع) جمله‌ی معطوف را اسمیه (وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ)؛ ونوح (ع) فعلیه آورده است (وَأَنْصَحُ لَكُمْ)؛ چون صیغه‌ی فعل دلالت می‌کند بر تجدد لحظه به لحظه‌ی آن و حضرت نوح (ع) شب و روز بدون مکث آن‌ها را فرا می‌خواند به این ترتیب این تجدد با فعل بیان شده است و آوردن فعل مضارع دال بر تجدید نصیحت به آن‌هاست و این که او به خاطر کراهتشان آن نصیحت را ترک نمی‌کرد اما هود (ع) چنین نبوده است بلکه نصیحت بدون مقید بر زمان بیان می‌کرد به گونه‌ای که نصیحت کردن وصفی ثابت برای او گشته بود. (الدرویش، ۱۹۹۲، ج ۳: ۳۸۱) نمونه‌ی دیگری از چنین تناوبی در آیه‌ی ذیل آمده است: (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) (الأنعام/ ۱۱۷)

#### شاهد مثال: [بِالْمُهْتَدِينَ]

در این آیه‌ی شریفه، خداوند متعال به رسول اکرم (ص) چنین فرمودند که بیشتر ساکنان روی زمین از اطاعت او سرپیچی می‌کنند؛ چون اکثر آن‌ها گمراه و دروغگو هستند و خداوند نیز گمراهان و دروغگویان را می‌شناسد.

ژرف ساخت: با توجه به قانون عطف، و بر اساس ژرف ساخت، اصل جمله معطوف می‌بایست به صورت فعلی می‌آمد یعنی: "إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ" [قانون عطف] وهو أعلم من يهتدي في هذا السبيل، اما قرآن کریم از آوردن فعل مضارع در جمله‌ی معطوف گریز و از اسم فاعل بهره برده است که این فراهنجاری به دلیل کثرت استعمال به شکل یک مشخصه سبکی در آمده است که با توجه به سیاق آیه دربردارنده یک معنی ثانویه است.

زیبایی‌شناسی: جمله معطوف یک جمله خبری است که در آن مفهوم وعید و ترس به گمراهان و وعده و مزده به هدایت یافتگان وجود دارد و آن خطابی است به رسول اکرم (ص): که خدا نسبت به تو و آن‌ها آگاه است و این که آن‌ها همان گمراهان و تو هدایت یافته‌ای. (اندلسی، ۱۹۹۳، ج ۴: ۲۱۳) و غرض عدول از "یهتدی" به "مهتدی" اشاره دارد به این مطلب که هدایت صفتی ثابت و لا یتغیر که پیشتر در وجودشان بوده است بر خلاف گمراهی که امری زائل و غیر منتظره است که در میان آن‌ها بوجود آمده است. (آلوسی، بی تا، ج ۸: ۱۳)

#### ۵-۵. ورود اسم فاعل به جای فعل ماضی

همانند این آیه‌ی شریفه: (سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ) (الأعراف/ ۱۹۳)

### شاهد مثال: [صامتون]

خداوند متعال در این آیه شریفه از بت‌هایی سخن می‌گوید که هر گاه از آن طلب خیر و برکت شود، هیچ پاسخی نمی‌دهند، چون آن‌ها از جمادات به غایت ناتوان و خوار هستند و پس چگونه بت‌هایی که ندای انسان‌ها را نمی‌شنوند به عنوان خدا پرستش می‌شوند.

**ژرف ساخت:** تناوب در این آیه، بین دو جمله‌ی فعلیه و اسمیه رخ داده است؛ و ژرف ساخت یا درجه صفر گفتار و نوشتار به این شکل بوده است: "أدعوتموهم أم صمتم" و جمله‌ی فعلیه "دعوتم" قرینه‌ای است که عدول از آن صورت پذیرفته است و انتخاب جمله فعلیه در آغاز این آیه خود گواه بر این امر است که جمله‌های معطوف نیز به تبع آن فعل ماضی باشند، بنابراین طبق دو قانون برابری و عطف، یکسان بودن جمله معطوف با معطوف علیه امری قابل قبول و مألوف در سبک عربی است اما در این آیه شریفه گریز از هنجار رخ داده است و جمله معطوف بر خلاف جمله‌ی معطوف علیه از نظر ترکیب نحوی است.

**زیبایی شناسی:** جمله‌ی "سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ" جمله‌ای استثنافیه است که مضمون جمله ما قبل خود را تاکید می‌کند یعنی بر شما یکسان است چه آن‌ها را دعوت کنید و چه خاموش باشید، در هر دو حالت حال شما عوض نمی‌شود هم‌چنان که حال آن‌ها نیز به خاطر جماد بودن غیر قابل تغییر است. ظاهر آیه اقتضاء می‌کند که بعد از "أم صمتم" بیاید؛ چون هر آنچه که بعد از همزه‌ی تسویه قرار می‌گیرد تاویل به مصدر می‌رود اما در آیه شریفه از این اصل عدول شده است تا بفهماند که حدوث دعوت در مقابل استمرار سکوت قرار می‌گیرد و در این فراهنجاری مبالغه‌ای وجود دارد که بر کسی پوشیده نیست. (آلوسی، بی‌تا، ج ۹: ۱۴۳) همچنین می‌توان گفت که جمله "أم أنتم صامتون" معادل "أدعوتموهم" است با این تفاوت که دو جمله در فعلیه و اسمیه بودن تفاوت دارند یعنی قرآن کریم به منظور رعایت فاصله قرآنی نگفته است: "أم صمتم" و این که این دو جمله نزد بلیغ یکسان است و چنین عدولی از ویژگی‌های فصاحت است؛ چون فواصل و اسجاع از انواع فصاحت به شمار می‌روند. (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۹: ۲۱۹)

اگر به آیه‌های شریفه‌ی این دو سوره نیک بنگریم شاهد تناوبی عکس این تناوب هستیم یعنی فعل ماضی به جای اسم فاعل آمده است همچون سخن باری تعالی: (فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا) (الأنعام/ ۹۵)



### شاهد مثال: [جعل]

مقصود اصلی این آیه، شناخت خداوند تبارک و تعالی با همه ی ویژگی ها و صفاتش است و اوست که آفریننده و خالق همه اشیاء است و هر کس چنین باشد، شایسته پرستیدن است، نه این بت‌هایی که آن‌ها آن را می‌پرستیدند.

**ژرف ساخت:** قانون عطف یکی از بافت‌های زبانی است که از طریق آن می‌توان پی به وجود پدیده تناوب در این آیه برد. چون بر اساس قانون عطف، بهتر است که دو جمله ی معطوف و معطوف علیه از لحاظ اسم و فعل یکی باشند، بر این اساس اصل و شیوه درست جمله بر اساس قانون عطف چنین است "وفالقی الإصباح وجعل اللیل" اما قرآن کریم برای بیان یک نکته بلاغی از این اصل عدول کرده است.

**زیبایی‌شناسی:** چرا قرآن کریم جمله (فالق الحب والنوی) و (فالق الإصباح) را با اسم بیان کرده است اما جمله معطوف (وجعل اللیل سکناً والشمس والقمر حسباناً) را با فعل آورده است، در حالی که هیچ فرقی ظاهراً میان آن دو نیست و صبح همچون شب است؟ «قرآن کریم گفته است که خداوند "فالق الحب والنوی" یعنی شکافنده دانه و هسته است؛ اما این جمله را مقید به چیز سودآوری نکرده است «و اوست که صبح را از پرده تاریک شب می‌شکافد و شکافنده دانه و هسته است فرقی ندارد چه کسی از آن سود برد و چه کسی سود نبرد. در حالی که گفته است: (وجعل اللیل سکناً) یعنی شب را برای آرامش قرار داد و قطعاً آرامش برای کسی است که آرام می‌گیرد بنابراین آن را مقید کرده است به کسی که از آن سود برد و اگر کسی نبود تا آرام گیرد، بنابراین شب مایه آرامش کسی قرار نمی‌گرفت.» (السامرائی، ۲۰۰۷: ۱۶۴) به عبارت دیگر، خداوند شکافنده صبح، هسته و دانه بود هر چند بر روی زمین بشری نباشد یعنی خداوند چه پیش از آفرینش انسان و چه پس از او این کار را انجام می‌داد اما شب را زمانی مایه آرامش قرار داد که انسان را آفرید؛ چون پیش از آن مایه آرامش کسی نبود، بنابراین شکافتن صبح از پرده تاریک شب و همچنین هسته و دانه با دوام تر و با ثبات تر از قرار دادن شب برای آرامش است به همین دلیل فلق الإصباح را با اسم و جعل اللیل را با فعل بیان فرمودند.

## ۶. نتیجه

مهمترین نتایجی که مقاله حاضر با موضوع تناوب در صیغه های اسمی به آن دست یافت به شرح زیر است:

- در این دو سوره مبارکه، تناوب در مصدر بیشترین بسامد را داشته است؛ یعنی مصدر به جای وصف (اسم فاعل و اسم مفعول) آمده است و حامل معنای جدیدی بوده است که وصف قادر به بیان آن نبود. تناوب در اسم فاعل نیز بعد از مصدر بیشترین بسامد را داشته و در بیشتر مواقع جانشین فعل مضارع یا ماضی گشته است.

- در پیدایی پدیده تناوب، بافت نقشی مهم و اساسی ایفا می‌کند؛ زیرا کلمه جایگزین حامل معنای جدیدی است که تنها به کمک بافت می‌توان پی به آن معنای برد. از میان انواع بافت، بافت زبانی بیشترین نقش را در تناوب دارد؛ بافتی که به چگونگی همنشینی کلمات در کنار یکدیگر توجه دارد. اما در این مقاله قوانین مسلم نحوی بویژه قانون عطف و همچنین روابط موجود میان مسند و مسند إليه و به طور کلی قوانین موجود در اسناد، ما را به پیدایی تناوب رهنمون می‌سازد.

- زیبایی شناسی نیابت مصدر به جای اسم فاعل یا مفعول، مبالغه و تاکید است. به عبارت دیگر در مصادر مبالغه و تاکید نهفته است که در مشتق وجود ندارد؛ از طرف دیگر، مصدر به دلیل دارا بودن حروف کم، موجب پیدایی اقتصاد زبانی یا همان ایجاز در متن شده است.

- یکی از اغراض اصلی ورود مصدر مؤول به جای مصدر صریح، خلق آرایه اطناب از نوع تمدد و توسع در کلام است. همچنین مصدر مؤول، ارکان اصلی اسناد یعنی فاعل / مسند إليه و الحدوث / مسند را نشان می‌دهد که مصدر صریح قادر به بیان آن نیست.

- ورود اسم فاعل به جای فعل مضارع به منظور بیان صفت ثبوتی در اسم است؛ به عبارت دیگر قرآن کریم برای بیان استمرار و دوام از فعل مضارع عدول کرده است و به جای آن از اسم فاعل بهره برده است. همچنین برای بیان حرکت و تجدد در برخی آیه‌ها به فعل ماضی روی آورده است؛ هم چنان که گاهی مواقع فصاحت و مراعات فواصل قرآنی و سجع، عامل تناوب از فعل به اسم بوده است.

## منابع

### الف. فارسی

۱. شفيعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱هـ.ش)، زبان شعر در نثر صوفیه. تهران: نشر سخن.
۲. فتوحی، محمود (۱۳۹۱هـ.ش)، سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، تهران: انتشارات سخن.
۳. مشکوة الدینی، مهدی، (۱۳۷۰هـ.ش)، دستور زبان فارسی بر پایه ی نظریه ی گشتاری، ج ۲، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

### ب. عربی

#### ۱. قرآن کریم

۲. ابن جنی، (بی‌تا)، الخصائص، تحقیق: محمد علی النجار، القاهرة: مطبعة دار الكتب المصرية.
۳. ابن عاشور، محمد الطاهر، (۱۹۸۴م)، تفسیر التحرير والتنوير، ج ۷، تونس: الدار التونسية للنشر.
۴. ابن عقيل، (۱۹۹۹م)، شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك، ت: محمد محي الدين عبد الحميد، القاهرة: دار التراث.
۵. ابن منظور، محمد بن مكرم، (بی‌تا)، لسان العرب، بيروت: دار صادر.
۶. ابن يعیش، يعیش بن علی. (لاتا)؛ شرح المفصل، بيروت: عالم الكتب.
۷. أبو العز، محمد حسين، (۱۳۴۸هـ. ق)، ديوان الخنساء، مصر: مطبعة التقدم التجارية.
۸. آلوسی، محمود أبو الثناء (بی‌تا)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظيم والسبع المثانی، ج ۷ و ۸ و ۹، بيروت: دار إحياء التراث العربی.
۹. اندلسی، أبو حیان، (۱۹۹۳م)؛ تفسیر البحر المحيط، الجزء الرابع، بيروت، لبنان: دار الكتب العلمية.
۱۰. الجندي، طه محمد. (۱۹۹۸م)؛ التناوب اللدالي بين صيغ الوصف العامل، القاهرة: دار الكتب المصرية.
۱۱. حسين قاسم، عدنان، (۲۰۰۱م)، الاتجاه الأسلوبی البنيوي في نقد الشعر العربي، مصر: الدار العربية للنشر والتوزيع.
۱۲. درويش، أحمد، (بی‌تا)، دراسة الأسلوب بين المعاصرة والتراث، القاهرة: دار غريب للطباعة والنشر والتوزيع.
۱۳. الدرويش، محي الدين، (۱۹۹۹م)، إعراب القرآن الكريم وبيانه، ج ۳، دمشق- بيروت: دار ابن كثير للطباعة والنشر.
۱۴. الراجي الهاشمي، التهامي، (۱۹۸۱م)، الثنائيات اللسانية، سلسلة الدراسات اللغوية، رقم (۳)، الرباط: دار النشر المغربية.
۱۵. راغب اصفهانی، أبو القاسم حسين بن محمد، (بی‌تا)، المفردات فی غريب القرآن، الجزء الأول، بی‌جا: مکتبه نزار مصطفى الباز.

۱۶. زمخشری، جار الله أبی القاسم محمود بن عمر، (۱۹۹۸م)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، (ج ۲ و ۳)، الرياض: مكتبة العبيكان.
۱۷. السامرائی، فاضل صالح، (۲۰۰۳م)، معانی النحو. الجزء الثالث، القاهرة: شركة العاتک لصناعة الكتاب.
۱۸. -----، (۲۰۰۷م)، الجملة العربية تأليفها وأقسامها، الطبعة الثانية، عمان: دار الفكر.
۱۹. سليمان، فتح الله أحمد، (۲۰۰۸م)، الأسلوبية: مدخل نظري و دراسة تطبيقية، القاهرة: دار الآفاق العربية.
۲۰. الطبري، أبی جعفر محمد بن جرير، (۲۰۰۱م)، تفسير الطبري جامع البيان عن تأويل آي القرآن، تحقيق: عبد الله بن عبد المحسن التركي، الجزء ۹، القاهرة: دار الهجرة.
۲۱. الفاسي الفهري، عبد القادر، (۱۹۸۲م)، اللسانيات واللغة العربية نماذج تركيبية ودلالية، بغداد: دار الشؤون الثقافية العامة.
۲۲. كوهن، جان (۱۹۸۶م). بنية اللغة الشعرية. ترجمه محمد الوالي ومحمد العمري. الطبعة الأولى. دار توبقال للنشر، الدار البيضاء.
۲۳. محمد ويس، أحمد (۲۰۰۵م). الانزياح في التراث النقدي والبلاغي. ط ۱. دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
۲۴. ميشال، زكريا، (۱۹۸۶م)، الألسنية التوليدية والتحويلية وقواعد اللغة العربية (النظرية الألسنية)، بي جا: المؤسسة الجامعية للدراسة والنشر.
۲۵. الهاشمي، أحمد، (۲۰۰۷م)، جواهر البلاغة، علق عليه: سليمان الصالح، بيروت، لبنان: دار المعرفة.
- ج. مجلات**
۱. پيرزادنيا، مينا وعبدی، مالک وقاسمی، راضيه (۱۳۹۵هـ-ش)، «بررسی لایه آوایی سوره مبارکه انبیاء از منظر سبک‌شناسی» فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی» سال چهارم، شماره چهارم، صص ۱۰۳ - ۱۲۴.
۲. المنصوری، أحمد المهدي، (۲۰۱۳م)، « النظرية التوليدية التحويلية وتطبيقها في النحو العربي»، مجلة جامعة القدس المفتوحة للأبحاث والدراسات. العدد ۲۹، صص ۳۲۳ - ۳۳۴.